

وجوه تمایز اخلاق اسلامی (با تکیه بر آموزه‌های شیعی)

حامد پوررستمی*

چکیده

ژرفاندیشی در آموزه‌های دینی، حکایت‌گر ظرفیت‌ها و ظرفیت‌هایی معنایی و مبنایی در حوزه اخلاق است. این فرضیه، در مقابل ایده‌ای مطرح است که اخلاق دینی یا اسلامی را گزاره‌هایی بی‌معنا قلمداد کرده و بر اخلاق انسانی پای فشرده و تفاوت‌چندانی را میان اخلاق دینی با دنیوی (سکولار) قائل نیست. نوشتار فراروی با مسئله قرار دادن وجوه تمایز اخلاق اسلامی، به تمایزات معنایی، مبنایی و کارکردی پرداخته و با توجه به خاستگاه شیعی منابع، به‌نوعی، نموداری از وجوه تمایز اخلاق شیعی به تصویر کشیده است. روش تحقیق، از نوع اسنادی کتابخانه‌ای و با رویکرد تحلیل محتوا است.

واژگان کلیدی

اخلاق اسلامی، اخلاق سکولار، تمایز معنایی، تمایز مبنایی، تمایز کارکردی.

طرح مسئله

یکی از موضوعات بنیادین در دین و مقوله‌های محوری در علوم اسلامی، اخلاق است. گرچه پیرامون چیستی اخلاق و علوم مرتبط با آن تلاش‌های علمی و عملی خوبی صورت گرفته است اما به نظر می‌رسد ظرفیت‌های منابع معرفتی اسلامی برای ارائه ایده و نظراتی نو در این باب بسیار فراتر از محصولات موجود باشد. در مکتب تشیع و منابع روایی غنی آن، ظرفیت‌ها و ظرافت‌های معرفتی و راهبردی مهمی در باب جایگاه اخلاق و منش‌ها و روش‌های اخلاقی به چشم می‌خورد که انجام تحقیقات بیشتر را ضروری می‌سازد. بدون تردید هر دین و مذهبی با توجه به منابع و مبانی معرفتی خود نگرش متفاوت و تمایزی را عرضه می‌کند و از این جهت، اخلاق اسلامی یا شیعی نمی‌تواند با اخلاق سایر مکاتب تمایزاتی نداشته باشد. این سخن نه تنها متفاوت بلکه در مقابل شبه‌گفتمانی است که امروزه مطرح شده و در ذیل آن از جدایی دین از اخلاق یا بی‌معنا بودن اخلاق دینی سخن به میان می‌آید. دین‌زدایی از اخلاق یا فرایند سکولاریزاسیون اخلاق، تفکر و فرایندی است که از اوایل قرن بیستم شدت بیشتری به خود گرفت و در غرب طی دو مرحله پدید آمد. در یک مرحله پشتوانه بودن دین برای اخلاق نفی شد و این نکته بیان شد که بدون دین هم می‌توان اخلاق داشت. و در مرحله دوم این ایده قوت یافت که اساساً گرایش به دین برای اخلاقی بودن مضر است. (ملکیان، بی‌تا: ۷) در همین راستا برخی بر این باور شدند که نه تنها سخن از اخلاق شیعی وجهی ندارد بلکه اخلاق اسلامی نیز نمی‌تواند گزینه مناسبی در طرح گفتمان‌های علمی باشد و باید به سوی اخلاق انسانی پیش رفت چرا که اخلاق انسانی به جای تأکید بر تکالیف بر حقوق انسانی مبتنی است. به اعتقاد این دست از نویسندگان، در جهان کنونی سخن گفتن از حقوق بشر مطلوب است. زیرا ما در دورانی زندگی می‌کنیم که انسان‌ها بیش از آنکه طالب فهم و تشخیص تکالیف (اخلاقی) خود باشند، طالب درک و کشف حقوق خود هستند. (سروش، ۱۳۷۴: ۹)

اخلاق دنیوی یا سکولار درحقیقت بخشی از پدیده سکولاریسمی^۱ است که در جوامع سکولاری پدید آمده است. وقتی که درباره اخلاق سکولار صحبت می‌شود، منظور ایده‌ها، ارزش‌ها، اصول اخلاقی و فضیلت‌های رایج در این جوامع است. (لگنهاوزن، ۱۳۷۷: ۵۰) دیگر آنکه باید توجه داشت که سکولاریسم با سکولاریزاسیون تفاوت دارد؛ اولی از جنس فکر و معرفت است و جنبه نظری دارد ولی دومی یک فرایند اجتماعی و یک پدیده خارجی است. (نصری، ۱۳۸۰: ۱۹۶)

در مقابل برخی بر معنادار بودن اخلاق دینی همراه با مبانی و کارکردهای خاص خود پای فشرده و از بی‌وجه خواندن تفکیک اخلاق از منشأ دینی آن سخن رانده‌اند. این ایده در غرب نیز طرفداران قابل توجهی

1. Secularism.

داشته که از میان آنها می‌توان به ژان ایزوله، متفکر و فیلسوف مشهور فرانسوی اشاره نمود. وی می‌نویسد: از ابتدای تاریخ فلسفه یعنی از ارسطو (و پیش از او سقراط) تا امروز همه کوشش‌ها این بوده است که بدون خدا مکتبی اخلاقی طرح کنند و اخلاق را از زیربنا و پایگاه مذهبی‌اش جدا سازند و بر خود اخلاق یا انسان دوستی و یا بر فلسفه ماتریالیسم و یا بر منطق استوارش کنند، اما همه کوشش‌ها بی‌ثمر مانده و هرگاه که خواسته‌اند اخلاق را از زیربنای همیشگی‌اش جدا سازند، فرو ریخته‌اند. (سادات، ۱۳۶۴: ۲۴)

با توجه به مطالب بالا که به‌نوعی به ایده بی‌معنایی اخلاق دینی یا اسلامی دامن می‌زند، مسئله فراروی این نوشتار، تبیین وجوه تمایز اخلاق دینی با تکیه بر آموزه‌های شیعی است. این مسئله و پاسخ برآمده از آن به‌نوعی نه‌تنها ناظر به نفی ایده بی‌معنایی اخلاق دینی است، بلکه می‌تواند مقدمه‌ای قلمداد شود که از حیث اثباتی، ضرورت تولید نظام اخلاق شیعی را بر اساس منابع ناب اهل بیت علیهم‌السلام نشان دهد. از این‌رو در این نوشتار بخشی از وجوه تمایز اخلاق اسلامی در سه بعد تمایز معنایی، مبنایی و کارکردی عرضه می‌گردد. فرضیه مقاله بر آن است که اخلاق در هر مکتبی حسب آبشخورها و منابع معرفتی خود، نه‌تنها می‌تواند متمایز باشد، بلکه چاره‌ای جز تمایز و تفاوت در سه لایه معنایی، مبنایی و کارکردی ندارد. این مهم در نظام اخلاق شیعی از مختصات برجسته‌ای برخوردار است. البته وجود یک سری از وجوه مشترک اخلاقی در مکاتب و ادیان که برخاسته از مسلمات عقلایی است نیز امری روشن و بدیهی بوده که در آنها اختلافی نیست. گفتنی است طبق تعریف ارائه شده در مقاله، اخلاق دینی در طول اخلاق انسانی است، به‌طوری‌که اخلاق دینی تمام موارد نیک اخلاق انسانی را دربر می‌گیرد اما اخلاق انسانی تنها بخشی از عناصر و فضائل اخلاق دینی را داراست.

تمایز معنایی

خُلُق در لغت به‌معنای سنجیه (صفت پایدار و راسخ) است و اخلاق به مجموعه این‌گونه صفات اطلاق می‌گردد. (جوهری، ۱۴۰۷ ق: ۴ / ۱۴۷۱) مسکویه خُلُق را حالتی راسخ برای نفس می‌داند که او را به انجام کارهایی بدون اندیشه و تأمل برمی‌انگیزاند. (مسکویه، بی‌تا: ۵۱) گویا بر همین اساس است که علامه طباطبایی واژه (خلق) را در آیه شریفه «إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ» به‌معنای ملکه نفسانی دانسته‌اند که افعال بدنی مطابق اقتضای آن ملکه به آسانی از آدمی سر می‌زند. (طباطبایی، ۱۳۶۳ ق: ۱۹ / ۳۶۹) یا آنکه صاحب *براهین القاطعه*، اخلاق را مجموعه‌ای از صفات روحی می‌داند که شایسته است انسان مسلمان بدان‌ها آراسته گردد. (استرآبادی، ۱۳۸۲: ۱ / ۱۱)^۱ فخرالدین طریحی نیز خلق را حالت نفسانی و درونی دانسته است که

۱. الأخلاق، وهي عبارة عن الصفات الروحية التي ينبغي أن يتصف بها المسلم، كالصدق والاستقامة والأمانة والإخلاص والورع

افعال به راحتی از جانب آن صادر می‌شوند. همچنین وی حقیقت حسن خلق را صورت باطنی انسان یعنی همان نفس او برشمرده و اوصاف آدمی را برخاسته از آن می‌داند. (طریحی، ۱۴۰۸ ق: ۱ / ۶۹۳) در گفتمان‌های رایج دو معنا برای اخلاق ذکر شده است:

۱. تمامی صفات نفسانی که منشأ کارهای پسندیده و ناپسند می‌شوند، چه آن صفت به صورت پایدار و راسخ باشد و چه ناپایدار و زودگذر.

۲. اخلاق صرفاً در مورد افعال نیک و پسندیده به کار می‌رود مثلاً ایثارگری را صفتی اخلاقی و دزدی را عملی غیراخلاقی می‌نامیم. (مصباح، ۱۳۸۶: ۱۶)

اما به نظر می‌رسد آنچه در آموزه‌های روایی از مفهوم اخلاق استنباط می‌شود، بیشتر ناظر به رفتارها و هنجارهای صادره از انسان است نه ملکات و حالات نفسانی که منشأ و مبدأ بروز خلیات هستند. (نه خود اخلاق) به عنوان مثال از امیرالمؤمنین (علیه السلام) در نهج البلاغه نقل شده است: «التَّقِيُّ رَئِيسُ الْأَخْلَاقِ؛ تقوا رئیس اخلاق است»، (نهج البلاغه، ج ۴۱۰) از این فراز، چنین برمی‌آید آن چیزی که در آموزه‌های روایی، ناظر به ملکات و حالات نفسانی انسان است، تقوا است نه اخلاق و اخلاق همان مجموعه منش‌ها و رفتارهایی است که از انسان برون می‌تراود و تقوا، ملکه و حالتی معرفی شده که ریاست و مدیریت مجموعه رفتارهای انسان را به عهده دارد. میرزا حبیب‌الله خویی در شرح این فراز می‌آورد: «التقوي ملكة الاجتناب عن الرذائل والتحلي بالفضائل، فتأمر النفس بترك البخل ولبس الجود، وترك الفحشاء والتزام الورع، فتكون رئيسها»؛ یعنی تقوا آن ملکه اجتناب از بدی‌ها و آراستن به فضایل است و این تقوا است که به نفس امر می‌کند از بخل و زشتی‌ها دوری کند و به جود و ورع آراسته گردد و از این جهت تقوا رئیس و فرمانده مجموعه اخلاقیات انسان است. (خویی هاشمی، ۱۳۸۵: ۲۱ / ۴۸۹) از این رو تقوا همان حالت و ملکه‌ای است که در انسان رسوخ پیدا می‌کند و می‌تواند رهبری منش‌ها و ارزش‌های رفتاری را به عهده گیرد. همان‌طور که ابن‌ابی‌الحدید به این مهم اشاره نموده است. (ابن‌ابی‌الحدید، بی‌تا: ۲۰ / ۴۷)

برخی دیگر از شروح دو معنا برای اخلاق ذکر کرده‌اند: ۱. قوا و سجایا و صفات درونی است که با چشم دل دیده می‌شود و آثاری در ظاهر دارد. ۲. آثار و اعمال و رفتاری که از خلیات درونی ناشی می‌گردد که اولی را اخلاق صفاتی و دومی را اخلاق رفتاری دانسته‌اند. البته با توجه به شرح و تفسیری که از فراز «التقوي رئيس الاخلاق» ارائه کرده‌اند، گویا به معنای دوم گرایش پیدا کرده و آورده‌اند: با توجه به این دو تفسیر (تفسیر تقوا و تعریف اخلاق) روشن می‌شود که تقوا رئیس اخلاق است زیرا این ملکه درونی، انسان را از بخل و حسد و کینه و عداوت و غیبت و ظلم و ستم و کبر و غرور و مانند آن باز می‌دارد و به همین دلیل امام (علیه السلام) آن را رئیس اخلاق شمرده است و نیز به همین دلیل آنها که از تقوای الهی بی‌بهره‌اند

آلوده انواع رذایل اخلاقی می‌شوند. (مکارم شیرازی، ۱۳۸۶: ذیل حکمت ۴۱۰) در ادبیات و گفت‌وگوهای معصومین نیز مفهوم اخلاق ناظر به منش‌ها و کارهای نیک است. به‌عنوان مثال امام صادق (ع) «إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ» را به بخشندگی و حسن خلق معنا کرده است که ناظر به جنبه صدوری رفتار (بروز اخلاقی) است نه ناظر به جنبه باطنی رفتار (ملکه و صفت اخلاقی). (کلینی، ۱۴۰۵: ق: ۲ / ۹۹)

امام علی (ع) در نامه معروف خود به عثمان بن حنیف، نقشه راه خودپردازی و خودسازی را چنین تبیین می‌فرماید: «وَإِنَّمَا هِيَ نَفْسِي أَرُوضُهَا بِالتَّقْوَى؛ و جز این نیست که نفس خویش را با تقوا ریاضت می‌دهم». (نهج‌البلاغه، نامه ۴۵)

در این کلام سه کلیدواژه نفس، ریاضت و پرورش (اروضها) و تقوا به کار رفته است که در یک تقسیم‌بندی ظریف، نفس، محل و میدان خودسازی؛ ریاضت، نوع و روش خودسازی، و تقوا، معیار و جهت خودسازی تعیین شده است. مجموعه‌ای از سه عنصر نفس، ریاضت، و تقوا، سامانه و نظام اخلاقی را شکل می‌دهد که در قالب منش و رفتار آدمی ظهور و بروز می‌یابد. کلیه صفات اخلاقی مانند صبر و صداقت تحت این سامانه و اجزای سه‌گانه آن وارد شده و می‌توانند تقویت شوند و خروجی کار همان اخلاق است که جلوه ظهور و بروز آن صفات اخلاقی می‌باشد. نفس درواقع گوهر گران‌بهایی است که که نیازمند ریاضت و تزکیه است. یعنی در آن زمینه خیر و شر وجود دارد و اگر تحت رسیدگی و تربیت قرار گیرد، تعالی می‌یابد و موجب رستگاری انسان می‌شود و اگر هم رها شود، موجب خسران و نابودی انسان می‌شود. این پیامی است که از آیه «وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا * قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا * وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا»^۱ (شمس / ۱۰ - ۷) می‌توان دریافت نمود. ریاضت هم در لغت به معانی رنج کشیدن برای تهذیب نفس، ورزش، تمرین، رنج و سختی آمده است. (طریحی، ۱۴۰۸: ق: ۴ / ۲۱۱) در ریاضت صحیح روی نفس کار و تمرین می‌شود نه روی جسم که معمولاً همراه آسیب‌ها و ضررهای بدنی است. از این‌رو مراد از «وَإِنَّمَا هِيَ نَفْسِي أَرُوضُهَا بِالتَّقْوَى» در کلام امام (ع)، خودپردازی تقوامحور است. یعنی فرد در میدان نفس، با روش ریاضتی و تمرینی بر اساس معیار تقوای الهی روند خودسازی را دنبال می‌کند. بزرگ‌ترین هنر انسان آن است که اخلاقیات و مدیریت نفس خود را آن‌طور که خدا و تقوای الهی می‌گوید، به پیش برد نه آن‌طور که نفس می‌طلبد.

نکته قابل تأمل آنکه در این معنا از اخلاق، می‌توان اخلاق را بسان مجموعه دین یا عصاره‌ای از دین

۱. و قسم به جان آدمی و آن کس که آن را (آفریده و) منظم ساخته، سپس فجور و تقوا (شر و خیرش) را به او الهام کرده است، که هر کس نفس خود را پاک و تزکیه کرده، رستگار شده و آن کس که نفس خویش را با معصیت و گناه آلوده ساخته، نومید و محروم گشته است. (شمس / ۱۰ - ۷)

تعریف نمود. یعنی قلمرو آن تنها صفات و ملکات و روحیات نیست، بلکه شامل عناصری مانند ایمان، عمل صالح، یقین و حتی علم هم می‌شود. این تعریف از اخلاق مختص اخلاقی شیعی و منابع روایی آن است. در همین راستا است که وقتی امام معصوم مجموعه ده‌گانه‌ای از اخلاقیات مانند ایمان، حلم، عقل، علم، عمل و ورع و ... را نام می‌برد، این مجموعه را تمام دین می‌داند^۱ و برای هر یک از عناصر ده‌گانه دشمنی نیز برمی‌شمارد، از جمله آنکه کفر دشمن ایمان، غی و گمراهی دشمن عقل، چهل دشمن علم و تبلی دشمن کار و عمل ذکر می‌شود. (مجلسی، ۱۴۰۳ ق: ۵۸ / ۲۸۸) از این رو روشن می‌شود که در یک نگرش کلان، مجموعه بینش‌ها، منش‌ها و روش‌ها در نظام اخلاق تعریف می‌شود و مؤلفه‌های مانند کفر، چهل، غی که جنبه بینشی دارند، نیز در همین منظومه می‌گنجد. بر همین اساس است که حسب روایات، حسن خلق معادل اخلاق نیست بلکه بخشی از نظام اخلاق است. (همان: ۶۶ / ۳۶۸)

بر پایه مطالب فوق، هدف بعثت نبوی در روایت معروف «بعثت لاتمم مکارم الاخلاق» تنها اتمام اخلاق به معنای مجموعه صفات و ملکات نیست، بلکه در یک معنا، اتمام دین است. چرا که اخلاق در آموزه‌های روایی معادل دین آمده است. از این رو اتمام اخلاق یعنی اتمام دین و این معنا از روایت بیشتر با دیگر آموزه‌های دینی مبنی بر هدف بعثت انبیاء سازگاری دارد. از جمله آیه شریفه «لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ»^۲ که دو مؤلفه (تزکیه و خوسازی) و (علم و تعلیم) از اهداف رسالت نبوی ذکر شده است. دو مؤلفه‌ای که در معنای اخلاق و گستره قلمرویی آن در روایت فوق وجود داشت. از این رو هدف رسالت نبوی در اتمام مکارم اخلاق، تکمیل و اتمام عصاره‌ای از بینش‌ها مانند (العلم)، منش‌ها مانند (حسن‌الخلق) و روش‌ها مانند (العمل) که در یک معنا دین است، قلمداد شده است. نکته دیگر آنکه تعبیر روایت، (مکارم اخلاق) است و این عبارت متمایز و متفاوت با عباراتی مانند «محاسن» یا «فضایل» اخلاق است. کما اینکه در روایت منقول از امیرالمؤمنین (ع) که می‌فرماید: «سَمِعْتُ النَّبِيَّ (ص) يَقُولُ بُعِثْتُ بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ وَمَحَاسِنِهَا وَ سَمِعْتُهُ (ص) يَقُولُ اسْتِثْمَامُ الْمَعْرُوفِ أَفْضَلُ مِنْ ابْتِدَائِهِ» (مجلسی، ۱۴۰۳ ق: ۶۶ / ۴۰۵)، دو نکته به چشم می‌خورد: ۱. مکارم غیر از محاسن است؛ ۲. اتمام غیر از ابتدا و شروع کار است. بنابراین پیامبر برای اتمام مکارم آمده است نه برای شروع و آغاز مکارم و یا برای اتمام صرف محاسن.

۱. فَنَفِي هَذِهِ الْأَخْلَاقِ الْعَشْرَ جَمِيعَ الدِّينِ كُلِّهِ.

۲. خداوند متعال بر مؤمنان منت نهاد هنگامی که در میان آنها پیامبری از جنس خودشان برانگیخت که آیات او را بر آنها بخواند و آنها را پاک کند و کتاب و حکمت بیاموزد، گرچه قبل از بعثت در گمراهی آشکاری بودند. (آل عمران / ۱۶۴)

واژه «مکارم» از ریشه «کرم» است. «کرم» نیز در اصل به معنای بزرگی، ارزش، عزت است. (جوهری، ۱۴۰۷ ق: ۵ / ۲۰۱۹) در همین راستا (کریم) را که یکی از صفات خداوند متعال است، به معنای جامع خیر، شرف، فضیلت آورده‌اند. (ابن منظور، ۱۴۰۵ ق: ۱۲ / ۵۱۰) اما از حیث اصطلاحی علامه مجلسی مکارم را جمع مکرمات و به معنای مجموعه اخلاق و اعمال کریمه و شریفه‌ای دانسته که موجب کرامت و شرافت انسان می‌شود. (مجلسی، ۱۴۰۳ ق: ۶۷ / ۳۶۸) براین اساس مکارم اخلاق به معنای کرامت نفس و بزرگواری روح آمده است.

در *نهج البلاغه* چهار بار واژه مکارم آمده است که در همه آنها معنای خصلت‌های بزرگ و والا به چشم می‌خورد (*نهج البلاغه*، خ ۱۴۲؛ خ ۱۹۲؛ ح ۲۵۷) به عنوان مثال در بخشی از خطبه قاصعه ۱۹۲ آمده است: «فَإِنْ كَانَ لَا بُدَّ مِنَ الْعَصِيَّةِ، فَلْيَكُنْ تَعَصُّبُكُمْ لِمَكَارِمِ الْخُصَالِ وَمَحَامِدِ الْأَفْعَالِ وَمَحَاسِنِ الْأُمُورِ...» یعنی اگر از تعصب و گردنکشی چاره و گریزی ندارید باید تعصب شما برای صفات شایسته و کارهای پسندیده و چیزهای نیکو باشد. مرحوم فیض الاسلام، مکارم را چنین تبیین می‌نماید:

آن صفات و کارها و چیزهایی که بزرگان و دلیران از خاندان‌های عرب و رؤسای قبیله‌ها با آنها بر دیگران برتری می‌جویند به سبب خواهی مرغوب و عقل‌های بزرگ و مراتب بلند و صفات پسندیده، پس برای خصلت‌های ستوده تعصب نمایید. (*نهج البلاغه*، خ ۱۹۲)

برخی از دانشمندان پیرامون تمایز مکارم و محاسن چنین آورده‌اند که مکارم اخلاق آن قسم خلقیات عالی و رفیعی که اگر کسی بخواهد انجام دهد یا باید با هوای نفس خود و کشش غرایز حیوانی خویش بجنگد و در جهت مخالف آنها قدم بردارد، یا لاقل باید ندای آنها را نادیده انگارد، نسبت به آن بی‌اعتنا باشد و از پی صفت انسانی و کمال معنوی خود برود تا به درجاتی از مکارم اخلاقی ارتقا یابد. اما محاسن اخلاق آن قسم خلق و خوبی که در شرع مقدس، ممدوح شناخته شده و با غرایز حیوانی و تمایلات نفسانی هماهنگ است یا لاقل با آنها تضادی ندارد. (فلسفی، ۱۳۷۰: ۱ / ۱۹۹ - ۱۹۸) حسب این سخن به نظر می‌رسد برای وصول به مکارم اخلاق که برتر و متعالی‌تر هستند، تلاش و جهاد بیشتری نیاز است. در همین راستا شهید مطهری ضمن انتقاد از برخی ترجمه‌ها از حدیث «إِنِّي بَعَثْتُ لَاتِمَّ مَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ» می‌نویسد:

مکرر گفته‌ام گاهی در ترجمه فارسی، این جمله را غلط ترجمه می‌کنند، می‌گویند پیغمبر فرمود که من مبعوث شدم که اخلاق نیک را تکمیل کنم. نه، این ترجمه رسایی نیست، پیغمبر بیشتر از این گفت. اگر پیغمبر گفته باشد من مبعوث شدم که اخلاق

نیک را تکمیل کنم، این چیز تازه‌ای نیست ... بلکه فرمود من معبوث شدم که اخلاقی را تکمیل کنم که در آن روح مکرمت هست، یعنی اخلاق بزرگواری و اخلاق آقایی اما نه آقایی به معنای آن سیادت که بر دیگری مسلط بشوم، بلکه آقایی که از پستی، دنائت، دروغ، غیبت و از تمام صفات رذیله احتراز داشته باشد، خودش را برتر و بالاتر از اینها بداند. (مطهری، ۱۳۷۳: ۱ / ۱۸۱)

از این رو مکارم غیر از محاسن است و روح معنایی در مکارم، بزرگواری و جوانمردی است. اما در محاسن، زیبایی و نیکویی است. بر همین اساس وقتی از امام صادق (ع) درباره مکارم اخلاق سؤال شد فرمودند: «گذشت از کسی که به تو ظلم کرده، ارتباط با کسی که با تو بریده، عطا به آنکه تو را محروم ساخته و گفتن حق اگر چه به ضرر خودت باشد». (حر عاملی، ۱۴۱۲ ق: ۱۵ / ۱۹۹) که نمونه‌های بارز و برجسته‌ای از جوانمردی و بزرگواری انسان است. هرچند می‌توان گفت که این نمونه‌های مکارم اخلاقی که امام می‌فرماید، از باب تبیین معنا و مصداق است نه تعیین انحصاری مصداق.

حسب آنچه گذشت اخلاق شیعی مجموعه منش‌ها و رفتارهایی است که با مدیریت ملکه تقوا صادر شده و جوهره ارزش این اخلاق، حسن فاعلی و توحیدی بودن آن است. از این رو میزان ظهور و بروز منش‌ها و رفتارهای نیک نموداری از قوت ملکه نفسانی یعنی تقوا است. به دیگر بیان، رابطه هم‌بستگی مستقیم میان رفتار و تقوا وجود دارد. همچنین رابطه تقوا و مکارم اخلاق، مانند رابطه تقوا و رفتار است که همان هم‌بستگی مستقیم میان آنهاست. البته لایه‌های ارزشی مکارم اخلاق در مراتب والاتری نسبت به محاسن اخلاق قرار می‌گیرند، چرا که در مفهوم مکارم، نوعی آقایی و بزرگواری و مکرمت نهفته است. این در حالی است که در اخلاق سکولاریسم، مبادی تصوری و تصدیقی امر متفاوت است. چرا که اساساً سکولاریسم گرایشی تعریف شده است که مروج حذف یا بی‌اعتنایی و به حاشیه راندن نقش دین در ساحت‌های مختلف حیات انسانی از جمله ساحت اخلاق است. (بیات و دیگران، ۱۳۸۱: ۳۲۸) از نکته‌های جالب توجه در تعریف این واژه، نظریه اخلاقی دانستن آن است. به طوری که سکولاریسم در فرهنگ بیست جلدی آکسفورد، نظریه‌ای اخلاقی قلمداد شده و در تعریف آن گفته شده است: سکولاریسم نظریه‌ای است درباره اینکه اخلاق صرفاً باید بر اموری مبتنی باشد که با سعادت انسان در حیات دنیوی مرتبط بوده و در این باره، همه ملاحظات اعتقادی، همچون اعتقاد به خدا و جهان آخرت کنار گذاشته شود. (The Oxford English Dictionary, v. IX, p. 366 نقل از: سربخشی، ۱۳۹۰: ۴۹)

اما حسب تعریفی که از اخلاق دینی گذشت، اخلاق در یک بیان معصوم، معادل کل دین است و یا دستکم، یکی از اجزا و ارکان بنیادین دین، قلمداد می‌شود. افزون بر آنکه با توجه به قرائن، اخلاق بیشتر ناظر به رفتارها و هنجارهای صادره از انسان است نه ملکات و حالات نفسانی که منشأ و مبدا بروز خلیات هستند.

تمایز مبنایی

اخلاق در تفکر شیعه، علاوه بر اینکه از حیث عملی، جایگاه والایی داشته و هدف بعثت قلمداد می‌شود، از حیث علمی نیز می‌تواند نقش مبنایی و بنیادین برای علوم دیگر را داشته باشد. تمایز مبنایی علم اخلاق و اخلاقیات را می‌توان در قالب نظریه «اشراف» بحث و بررسی نمود که تفصیل آن مجال دیگری می‌طلبد. اما به طور خلاصه باید گفت این نظریه «اشراف»، ناظر به حیث مبنایی تولید علوم به خصوص علوم انسانی بوده و در دو سطح عام و خاص به ارائه مبنایی، اجزا و مراحل خود می‌پردازد. این نظریه از حیث نظری، جایگاه علوم بنیادین مانند اخلاق را در توسعه و تعالی علوم تبیین می‌کند و از حیث کاربردی، مراحل و سازوکاری مشخص در جهت تولید علوم انسانی اسلامی ارائه می‌نماید. این نظریه، گامی بنیادین در مهندسی مبنایی علوم انسانی اسلامی است. بدین معنا که با طرح علوم مادر و مُشْرِف مانند اخلاق، تولید روشمند علم بر پایه مبنایی و آموزه‌های اسلامی ارتقا و تعالی خواهد یافت.

نظریه اشراف به «فرایند نظارت و زعامت علوم مادر بینشی (کلام مطلوب)، روشی (فقه مطلوب) و منشی (اخلاق مطلوب) بر علوم به‌ویژه علوم انسانی» تعریف می‌شود. در این تعریف، علوم بسان کودکی قلمداد شده که برای رشد و بالندگی خود نیاز به مادر و سرپرستی مطمئن دارد. براین اساس، موضوع اشراف و زعامت علمی بر علم دیگر مطرح می‌شود؛ به‌طوری‌که اگر به‌عنوان مثال علوم انسانی بخواهد به سرمنزل مقصود و کارکرد مطلوب خود دست‌یازد، نیاز به حضانت علوم اشرافی و مادر خود دارد تا از مسیر و اهداف ترسیمی منحرف نشود. محصول این زعامت، ارتقای سلامت رشته‌ها و علوم است. علوم مادر در این نظریه عبارتند از: عقاید (به‌عنوان اُمّ‌العلوم علوم نظری و بینشی)، فقه (به‌عنوان اُمّ‌العلوم علوم رفتاری و اجرایی) و اخلاق (به‌عنوان اُمّ‌العلوم علوم ارزشی و منشی) که شاهد مدعای این مقاله بوده و از حیث مبنایی، کارکرد ویژه‌ای دارد. به‌نظر می‌رسد یکی از وجوه معنایی روایت کتاب شریف کافی مبنی بر «إِنَّمَا الْعِلْمُ ثَلَاثَةٌ أَيْةٌ مُحْكَمَةٌ أَوْ فَرِيضَةٌ عَادِلَةٌ أَوْ سُنَّةٌ قَائِمَةٌ وَمَا خَلَاهُنَّ فَهُوَ فَضْلٌ» ناظر به این حقیقت باشد.

از مفاد این روایت شریف و راهبردی، می‌توان این تحلیل را ارائه نمود که از منظر اسلام، علوم مادر و حقیقی، سه علم هستند که نقش اشرافی و راهبردی در تولید علوم دیگر دارند و دیگر علوم، یا اساساً علم نیستند (بلکه دانستن آنها فضل است) و یا اینکه تحت زعامت و نظارت علوم مادر مانند اخلاق به علوم «مطلوب» و «نافع» تبدیل خواهند گشت. روایت چنین است که رسول‌الله ﷺ وارد مسجد شد، جماعتی را مشاهده فرمود که اطراف مردی حلقه زده‌اند، حضرت ﷺ فرمود: این کیست؟ گفته شد: ایشان علامه است. فرمود: علامه است، یعنی چه؟ گفتند: او داناترین مردم به معرفت اصل و نسب‌های عرب و دانا به وقایع روزگار (جاهلیت) و اشعار عربی است، همه اینها را خوب می‌داند. پیامبر ﷺ فرمودند: این علمی

است که از ندانستن آن ضرر و زیانی نرسد و از علم آن سودی حاصل نشود. همانا علم منحصر به سه چیز است: «إِنَّمَا الْعِلْمُ ثَلَاثَةٌ آيَةٌ مُحْكَمَةٌ أَوْ فَرِيضَةٌ عَادِلَةٌ أَوْ سُنَّةٌ قَائِمَةٌ وَمَا خَلَاهُنَّ فَهُوَ فَضْلٌ»؛ آیه محکمه یا فریضه عادلّه و یا سنت قائمه: یعنی (نشانه استوار، یا واجب است و یا سنت پا برجا) و غیر از اینها زیادت است.^۱ (کلینی، ۱۴۰۵ ق: ۱ / ۳۲)

دانشمندان اسلامی این علوم سه‌گانه را به‌ترتیب ۱. علوم عقلیه و عقاید حقه، ۲. علم اخلاق و تصفیه قلوب و ۳. علم ظاهر و علوم آداب قالبیه دانسته و سپس به علت نامگذاری این عناوین پرداخته‌اند. به‌عنوان مثال امام خمینی رحمه الله ضمن ذکر تقسیم‌بندی فوق، موضوع ارتباط میان علوم مادر سه‌گانه را با عوالم سه‌گانه مطرح کرده و چنین می‌نویسد که انسان به‌طور اجمال و کلی، دارای سه نشئه و صاحب سه مقام و عالم است: اول، نشئه آخرت و عالم غیب و مقام روحانیت و عقل، دوم، نشئه برزخ و عالم متوسط بین العالمین و مقام خیال، و سوم، نشئه دنیا و مقام ملک و عالم شهادت. ایشان برای هر یک از این عوالم، کمال خاص و تربیت مخصوصی می‌داند که انبیای الهی متکفل آن هستند. براین اساس کلیه علوم نافع را ناظر به این سه علم می‌داند: ۱. کمالات عقلیه و وظایف روحیه، (عقاید)؛ ۲. اعمال قلبیه و وظایف آن (اخلاق)؛ ۳. اعمال قالبیه و وظایف نشئه ظاهره نفس (احکام). (امام خمینی، ۱۳۸۷: ۳۸۶)

بر پایه این سخن می‌توان چنین استنباط نمود که در پرتو علوم مادر و بنیادین، تمامی علوم و رشته‌های علوم انسانی این ظرفیت و قابلیت را دارند که عوالم سه‌گانه انسانی را تکامل بخشند، به شرط آنکه از ظرفیت علوم اشرافی مانند اخلاق به‌طور مناسب بهره گیرند. به دیگر بیان، همان‌طور که در عرصه امور و برنامه‌های اجرایی لازم است پیوست فرهنگی تدوین گردد، در عرصه تولید علوم انسانی و رشته‌های مربوطه نیز ضرورت پیوست علوم مادر و اشرافی اجتناب‌ناپذیر است. این مهم از آن روست تا تولیدات بیش‌ازپیش به سمت‌وسوی علم مفید و نافع روند و درنهایت به ارتقا و تعالی علوم مدد رسانند.

نکته جالب آنکه طی سال‌های پیش تلاش‌هایی از سوی یونسکو (بخش فرهنگی سازمان ملل متحد) و کشورهای عضو در جهت همراه ساختن آموزش‌های اخلاقی با آموزش‌های علمی (یعنی پیوست مباحث اخلاقی در کتب درسی علمی) صورت گرفته و مدتی است که این امر در برخی از کشورها اجرا می‌شود (ر. ک: سادات، ۱۳۶۸) این تلاش به یک معنا همان ضرورت زعامت و همراهی علوم مادر مانند اخلاق در کنار علوم دیگر دانشگاهی را نشان می‌دهد.

۱. عن ابي الحسن موسی عليه السلام قال: دخل رسول الله ﷺ المسجد فإذا جماعة قد أطافوا برجل، فقال: ما هذا؟ ف قيل: علامة، فقال و ما العلامة؟ فقالوا له: أعلم الناس بأنساب العرب و وقائعها و أيام الجاهلية و الاشعار العربية، قال: فقال النبي ﷺ: ذاك علم لا يضر من جهله و لا ينفع من علمه، ثم قال النبي ﷺ: إِنَّمَا الْعِلْمُ آيَةٌ مُحْكَمَةٌ أَوْ فَرِيضَةٌ عَادِلَةٌ أَوْ سُنَّةٌ قَائِمَةٌ، و ما خَلَاهُنَّ فَهُوَ فَضْلٌ.

اینکه پیامبر اسلام چرا فقط این سه علم را مطرح کرده و مراد و مقصود از آنها چیست البته خود جای بررسی دارد اما این علوم با هر مصداقی که باشند ناظر به علوم ۱. بینشی و فکری؛ ۲. ارزشی و منشی و ۳. روشی و حکمی هستند که قدر مشترک علوم در علوم انسانی و اسلامی بوده و به نظر می‌رسد نقش ریشه‌ای و سایه گستری بر علوم و رشته‌های دیگر دارند و اگر علوم انسانی بخواهند در فرایندی اسلامی قرار بگیرند، لازم است به نقش راهبردی این سه علم اهتمام ویژه‌ای شود.

بدون تردید امروزه از ظرفیت‌های بایسته علوم مادر و بنیادین و به‌خصوص نقش آنها در اصلاح علوم استفاده نمی‌شود. به‌عنوان مثال باید پرسید که چه مقدار از مبانی و معارف علم اخلاق بر اساس آموزه‌های قرآن کریم و اهل‌بیت علیهم‌السلام پی‌ریزی شده است و از سوی دیگر کارکرد مبانی علم اخلاق مطلوب در اصلاح و ارتقای علوم به‌ویژه علوم انسانی چه میزان بوده است؟ متأسفانه مواجهه فعلی دانشگاه‌ها و مراکز علمی کشور با علوم انسانی موجود که غالباً وارداتی است، مواجهه‌ای منفعلانه و تدافعی است درحالی‌که ظرفیت و منابع اسلامی، رویکردی فعالانه و پیش‌دستانه نسبت به علوم انسانی موجود طلب می‌کند. بر همین اساس است که رهبر انقلاب وضعیت موجود را چنین ترسیم کرده‌اند که «ما آغوشمان را باز کرده‌ایم و حرف‌هایی که الان در زمینه‌های جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، تاریخ و حتی فلسفه و ادبیات مطرح است، از خارج برای ما دیکته می‌شود!»^۱ و در جای دیگر اهمیت موضوع مبانی و آبشخورهای علوم انسانی را مطرح و به علل اصلی رخنه شکاکیت و سستی معرفتی در علوم انسانی موجود اشاره می‌کنند، مبنی بر اینکه بسیاری از مباحث علوم انسانی، مبتنی بر فلسفه‌هایی هستند که مبنایش مادی‌گری، حیوان انگاشتن انسان و عدم مسئولیت او در برابر خداوند متعال است.^۲

به نظر می‌رسد یکی از وجوه اهمیت و کارکردهای نظریه اشراف، تبیین نقش مبانی و تمایز منزلتی علم اخلاق است. بدین معنا که آموزه‌های اخلاقی به‌عنوان علم مادر قادرند وظیفه زعامت و حضانت علوم به‌ویژه انسانی را عهده دار شده تا سلامت و صواب علوم انسانی در دالان و بستر علوم مادر رقم خورد. درواقع یکی از رسالت‌های علوم سه‌گانه به‌ویژه علم اخلاق را می‌توان مصون‌بخشی علوم دیگر از آسیب‌ها و انحرافات ارزیابی نمود تا در ورطه گرداب مبانی و محتوای علوم انسانی سکولار و غیرتوحیدی غرق نشوند. و لازم است اخلاق‌پژوهان نسبت به این مقوله اهتمام ویژه‌ای داشته باشند.

گفتنی است مراد از علم اخلاق که به‌عنوان یکی از علوم سه‌گانه اشرافی و مادر قلمداد شده است، آن علم اخلاق شیعی است که از سه حیث معنا، مبنا و کارکرد متمایز است. در این علم «بایدهای قدسی و

۱. ر. ک: دیدار با اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی، ۱۳۸۴/۱۰/۱۳.

۲. ر. ک: دیدار با جمعی از اساتید دانشگاه‌ها، ۱۳۸۸/۶/۸.

توحیدمدار» در تولید علوم انسانی مطرح است. درحالی‌که در غرب، اخلاقی که پیوست به برخی علوم یا امور می‌شود، اخلاق سکولاری بوده و محور آن اراده و قرب ربّ متعال نیست و ازاین‌رو تولید علم براساس اخلاق متعالی هم شکل نمی‌گیرد. یعنی طرفداران ایدئولوژی سکولاریسم، آگاهانه و با اراده خود، سعی دارند همه اشکال اعتقاد به امور ماورای طبیعی را طرد نموده و از اصول غیردینی و بلکه ضددینی، به عنوان مبنای اخلاق شخصی و سازمان اجتماعی حمایت کنند. (ر. ک: فرهنگ و دین، ترجمه هیئت مترجمان، ۱۳۷۴: ۱۲۶) و قطعاً از این نوع اخلاق علم دینی بر نمی‌خیزد و اساساً نقش زعامتی و نظارتی اخلاق توحیدمدار بی‌معنا است. چرا که به اعتقاد سکولارها انسان نه تنها می‌تواند مستقل از دین، شئون زندگی این جهانی خود را تدبیر کند، بلکه بر مبنای ملاحظات فلسفی باید دست به چنین کاری بزند. (ضاهر، ۱۹۹۸: ۶) بر این پایه مباحث علوم انسانی آنها، مبتنی بر فلسفه‌هایی هستند که مبنایش مادی‌گری و عدم مسئولیت او در برابر خداوند متعال است.

تمایز کارکردی

هر فعل و صفتی به هر اندازه که انسان را در رسیدن به کمال نهایی یاری کند یا زمینه را برای رسیدن به آن فراهم کند، به همان اندازه از ارزش اخلاقی برخوردار است. و چون کمال انسان امری واقعی و غیرنسبی است (به علت برخورداری از انسان‌ها از فطرت واحد)، افعال و صفاتی که بین آنها و کمال نهایی انسان رابطه‌ای واقعی و ذاتی وجود داشته باشد، دارای ارزش اخلاقی بوده و در ردیف فضایل اخلاقی محسوب می‌شوند. با توجه به اینکه کمال نهایی انسان رسیدن به مقام قرب الهی است، پس هر فعل و صفتی که انسان را در رسیدن به این مرتبه یاری کند و سبب ارتقای انسان در مراتب قرب ربوبی باشد، فضیلت محسوب می‌شود. (سادات، ۱۳۶۴: ۳۴) ازاین‌رو مهم‌ترین و شریف‌ترین کارکرد اخلاق را باید مسئله قرب الهی دانست. نکته شایان ذکر آنکه کارکرد قربی اخلاق، دارای لایه‌ها و مراتبی است به‌طوری‌که مرتبه تفویض دین از آن انبیاء، مرتبه تکلم با خدا از آن اولیاء و مرتبه تعالی برای مؤمنین خواهد بود. ازاین‌رو اگر چه ممکن است تمایز کارکردی اخلاق در اندیشه شیعه، وجوه فراوانی داشته باشد اما در این مجال به ذکر سه مورد آن اشاره می‌شود.

یک. کارکرد تفویضی

پیامبر خاتم‌الانبیاء از همان کودکی تحت عنایت خاص پروردگار بود، به‌طوری‌که خداوند بزرگ‌ترین فرشته خود را برای تربیت پیامبر می‌فرستد. به بیان امام علی (ع) از همان لحظه‌ای که پیامبر (ص) را از شیر گرفتند، خداوند بزرگ‌ترین فرشته (جبرئیل) خود را مأمور تربیت پیامبر کرد تا شب و روز، او را به راه‌های بزرگواری و راستی و

اخلاق نیکو راهنمایی کند، حضرت می‌فرماید: من همواره با پیامبر بودم چونان فرزند که همواره با مادر است، پیامبر ﷺ هر روز نشانه تازه‌ای از اخلاق نیکو را برایم آشکار می‌فرمود، و به من فرمان می‌داد که به او اقتداء نمایم. من نور وحی و رسالت را می‌دیدم، و بوی نبوت را می‌بوییدم.^۱ (نهج البلاغه، خطبه قاصعه ۱۹۲)

براین اساس حضرت از کودکی به زیباترین و برترین ارزش‌های اخلاقی آراسته شد تا اینکه روند یادگیری و کاربست «مَکَارِمِ وَ مَحَاسِنِ أَخْلَاقٍ» پیامبر را به مقام «وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ» (قلم / ۴) می‌رساند. نکته قابل توجه آن است که حسب روایات، خداوند پس از آنکه نبی خود را به مکارم اخلاق و آداب ناب آراسته کرد، از او عمل به آیه «وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ» (اعراف / ۱۹۹) را خواست. پیامبر نیز آن را نیک ادا نمود و در نتیجه خداوند رسولش را تزکیه و خالص کرد و به او فرمود: «فَقَالَ إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ» بعد این ماجرا خداوند دین عظیم اسلام را به او تفویض نموده و حجیت رفتار و گفتار نبوی را با آیه «مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» اعلام نمود. (صفار ابن فروخ، ۱۳۶۲: ۳۹۹)

درواقع مقام کاربست مکارم اخلاق و وصول به مرحله «خلق عظیم» زمینه‌ساز راهیابی به مقام بسیار مهم تفویض دین و حجیت و عصمت رفتاری و شخصیتی پیامبر شد. از این رو کارکرد تفویضی (وصول به مقام تفویض دین) برای پیامبر اکرم ﷺ، محصول و معلول معرفت و عمل به آموزه‌های اخلاقی است.

دو. کارکرد تکلمی

کارکرد تکلمی اخلاق اسلامی، ناظر به این حقیقت است که معرفت علمی و کاربست عملی آموزه‌های اخلاقی نه تنها مسیر تکلم و مناجات بنده را با خدا آسان و گوارا می‌کند، بلکه منجر به آن خواهد شد که خداوند نیز با بنده خود مناجات و تکلم کند. البته این مهم ویژه اولیایی الهی است که اخلاق بندگی را نیک آموخته‌اند. توضیح آنکه بن‌مایه اخلاق فردی، عنصر ذکر و یاد خدا است و امام علی علیه السلام این اکسیر را موجب جلا و روشنی قلب و دل ذکر می‌کند تا آنجا که گوش جان انسان را شنوا می‌کند (می‌شنود چیزهایی که قبلاً نمی‌شنید) و چشم دل را هم بینا تا ببیند چیزهایی که قبلاً نمی‌دید. ایشان می‌افزاید که خداوند همیشه و در هر برهه‌ای چنین بندگانی داشته و دارد تا آنجا که خدا خود با آنان در گوش جانشان زمزمه می‌کند، و با عقلشان با آنان سخن می‌گوید: «عِبَادُ نَاجَاهُمْ فِي فِكْرِهِمْ وَكَلَمَهُمْ فِي ذَاتِ عُقُولِهِمْ». (نهج البلاغه، خ ۲۲۲) این مقام تکلم خدا با انسان، نه محصول اخلاق انسان‌محور و نه محصول اخلاق

۱. وَلَقَدْ قَرَنَ اللَّهُ بِهِ (صلى الله عليه وآله) مِنْ لَدُنْ أَنْ كَانَ فَطِيمًا أَكْثَرَ مَلَكٍ مِنْ مَلَائِكَتِهِ يَسْلُكُ بِهِ طَرِيقَ الْمَكَارِمِ وَ مَحَاسِنِ أَخْلَاقِ الْعَالَمِ لَيْلَهُ وَنَهَارَهُ وَلَقَدْ كُنْتُ أَتَّبِعُهُ اتِّبَاعَ الْفَصِيلِ أَتْرَأْمُهُ يَرْفَعُ لِي فِي كُلِّ يَوْمٍ مِنْ أَخْلَاقِهِ عِلْمًا وَيَأْمُرُنِي بِالْإِقْتِلَاءِ بِهِ ... أَرَى نُورَ الْوَحْيِ وَالرَّسَالَةِ وَأُشْمُ رِيحَ النُّبُوَّةِ.

فارغ از دین و خدا؛ و پنداشت برخی از روشنفکران غرب‌گرا در این حوزه خط بزرگی است. بلکه چنین مقام و کارکرد اخلاقی را باید بر محور دین و خدامحوری دانست.

از فراز فوق به‌دست می‌آید که انسان با یاد خدا و ملکه تقوا (که ریاست اخلاق را بر عهده دارد)، می‌تواند چنان روی قلب خود کار کند و آن را پاک نماید، که پاکی قلب روی کارکرد عقل هم تأثیرگذار بوده تاجایی که عقل، ابزاری برای مناجات با خداوند می‌شود.

شایان ذکر است مطلب فوق، نشان از همراهی و همسویی عقل و قلب دارد، این‌طور نیست که اگر قلب و عشق اوج گرفت دیگر عقل جایگاه خود را از دست دهد، بلکه رشد معنوی قلب، به‌دنبال خود رشد معنوی عقل را همراه دارد. با این نگاه عقل و عشق همسو و هم‌قصد هستند، یعنی قضیه این‌طور نیست که برای عاقل شدن، عشق فدا شود و یا برای عاشق شدن، عقل را قربانی کرد، بلکه می‌توان با الهام‌گیری از معارف اخلاقی، عقل را عاشق کرد و عشق را عاقل! منتها مراد از عشق، عشق به زیبایی‌های حقیقی عالم و مبدأ زیبایی یعنی خداست، عشق به سیرت‌های انسانی نه به‌صورت‌های شهوانی و مراد از عقل هم، عقل عابدپیشه بهشت‌ساز است (کلینی، ۱۴۰۵ ق: ۱ / ۱۱) نه عقل ابزاری چرتکه‌انداز!

خلاصه آنکه در اخلاق شیعه، محور، ذکر و یاد خداست. شارح مشهور نهج‌البلاغه یعنی ابن‌میثم بحرانی در شرح نهج‌البلاغه می‌نویسد: یاد خدا با دو شرط اثر خود را خواهد گذاشت: ۱. باید پیوسته و یا در اکثر اوقات باشد؛ ۲. با حضور قلب باشد. که البته هرچند این کار در ابتدا سخت و همراه با زحمت است اما به‌تدریج انس و محبت خدا در دل می‌نشیند و لذت‌بخش می‌شود تا انسان به جایی می‌رسد که فاصله گرفتن از یاد خدا برای او رنج‌آور می‌شود. (ابن‌میثم، ۱۳۷۵: ۴ / ۱۲۷) البته گفتنی است برخی از شارحان نهج‌البلاغه مراد از سخن گفتن و مناجات خدا با انسان را همان الهام معارف و نشان دادن سیر و سلوک زندگی از سوی خداوند معنا کرده‌اند. (خویی هاشمی، ۱۳۸۵: ۱۴ / ۲۴۶)

سه. کارکرد تعالی

اخلاق و مجموعه آموزه‌های نظری و عملی آن، سامانه‌ای برای رشد و تعالی عموم انسان‌ها است و پیشرفت علم و تکنولوژی نه‌تنها غبار کهنگی بر آن ننشاند، بلکه اهمیت و کارکردهای این سامانه روز به روز بیشتر جلوه‌گر می‌شود. رنه گنون در کتاب معروف خود یعنی «سیطره کمیت» می‌نویسد: آنچه از اکثریت وسیعی از مردم عصر ما از آن به‌عنوان ترقی تجلیل می‌کنند، درست همان چیزی است که ما کاملاً برعکس آن را انحطاط عمیق می‌بینیم، زیرا این وضع به روشنی نتیجه حرکتی نزولی یا سقوطی است که پیوسته شتاب می‌گیرد و بشریت متجدد را به سیاه‌چال سیطره کمیت محض سوق می‌دهد. (رنه گنون، ۱۳۸۹: ۷۱) از سوی دیگر آنچه باعث ترقی و تعالی بشر می‌شود، کاربست اخلاق است. می‌توان چنین گفت که عمل به بینش‌های

دین (اعتقادات و باورها) به ما معنای زندگی، عمل به روش‌های دین (احکام و فقه) به ما قانون زندگی و عمل به منش‌ها و ارزش‌های دین (اخلاق و آموزه‌های اخلاقی) به ما تعالی و کمال زندگی می‌بخشد. و این‌چنین است که سبک زندگی انسان و جامعه انسانی، رنگ‌وبوی آسمانی می‌گیرد چرا که فرد می‌یابد که چگونه بنگرد (بینش متعالی)، چگونه حرکت کند (روش متعالی) و چگونه پرواز کند (منش متعالی).

همان‌طور که در مقدمه بحث بیان شد، قرب الهی، غایت نهایی از اخلاق و کاربست آموزه‌های آن است. این هدف کارکرد تعالی و رشد معنوی انسان را به دنبال خود دارد. شاید یکی از وجوه سخن امام کاظم علیه السلام مبنی بر اینکه اخلاق از لازم‌ترین علوم برای بشریت است، ناظر به همین هدف و کارکرد باشد. امام می‌فرماید: «وَالزَّمُّ الْعِلْمِ لَكَ مَا دَلَّكَ عَلَى صَلَاحِ قَلْبِكَ وَأَظْهَرَ لَكَ فَسَادَهُ؛ لازم‌ترین علم آن است که تو را به پاک‌سازی دل (و تهذیب باطن) رهبری کند و تباهی و فساد دل را بر تو آشکار سازد». (مجلسی، ۱۴۰۳ ق: ۷۵ / ۳۳۳) سپس امام در ادامه تأکید می‌کند که «به علمی نپرداز که ندانستن آن زبانی برای تو ندارد، و از علمی غافل مشو که فرو گذاشتن آن بر نادانی تو می‌افزاید». (همان)

در نظام اخلاق دینی، منشأ اصلی رذایل و فضائل، نفس آدمی معرفی شده است که براساس آموزه‌های روایی، بر وفق طبع خود در عرصه مخالفت می‌تازد و در جهت باطل می‌گراید و بنده می‌کوشد تا آن را از مسیر نادرستش بگرداند، (نوری، ۱۳۸۲ ق: ۲ / ۲۷۰) و اساساً رمز تعالی، در مخالفت انسان با نفس نهفته است. از سوی دیگر مجموعه توصیه‌ها و امر و نهی‌های دینی در نظام اخلاق دینی، ناظر به کارکردهای تعالی‌بخش در هر دو دنیا است و تنها یک بعدی نیست. به دیگر بیان، کلیه منویات الهی از جمله اخلاقی، به‌خاطر خواص ذاتی نیک آنها مورد توجه شارع قرار گرفته و کلیه نواهی الهی نیز به‌سبب آفات و مضرات ذاتی آنها مورد نهی واقع شده‌اند. در همین راستا روایاتی نظیر: «لَمْ يَأْمُرْكَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ الْإِبْحَسَ وَلَمْ يَنْهَكْكَ الْإِعْنَ قَبِيحَ» از معصومین نقل شده است که ناظر به کارکردهای حقیقی و ذاتی گزاره‌های اخلاقی می‌باشند. (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶: ۱۵)

امروزه نیز مطالعات میدانی و آزمایشگاهی دانشمندان بر کارکردهای تعالی‌بخش و معنادار دین به‌ویژه آموزه‌های اخلاقی آن تأکید دارد. پرفسور آلن برگین استاد روان‌شناسی دانشگاه بریگام یانگ که موفق به دریافت جایزه از انجمن روان‌شناسی آمریکا شد معتقد است: برخی از تأثیرات دین، اثری معادل انرژی هسته‌ای بر روان انسان‌ها دارند. وی می‌افزاید: شواهد قابل ملاحظه‌ای وجود دارد که نشان می‌دهد مشارکت دینی و کاربست آموزه‌های معنوی، باعث کاهش مشکلاتی مانند اعمال انحرافی و بزهکارانه، تجاوز به حقوق دیگران و العنف، خودکشی و نارضایتی از ازدواج می‌شود و این آموزه‌ها از سوی دیگر، عزت نفس، انسجام خانوادگی و سلامت عمومی را افزایش می‌دهد. (آیت‌اللهی، ۱۳۹۲: ۱۰۲) اگر قاطع

نتوان گفت که مراد از دین در اینجا همان اخلاقیات است، دست‌کم بخش مهمی از آن را شامل می‌شود. نکته پایانی در این بخش آنکه در مضامین روایی آن شرطی که برای انتظار واقعی ذکر شده و زمینه پیوستن به یاران امام زمان را در هنگامه ظهور فراهم می‌کند، اهتمام ویژه به اخلاقیات و تقوای الهی ذکر شده است. و برای مؤمنان آخرالزمان، کارکرد تعالی‌بخش اخلاق، همراه به یاری واقعی امام عصر^{علیه السلام} در عصر ظهور خواهد بود.^۱ (مجلسی، ۱۴۰۳ ق: ۵۲ / ۱۴۰)

نتیجه

بدون تردید نقش و اهمیت اخلاق در سبک زندگی، موضوعی پوشیده نیست و یکی از علل مهم آمدن انبیاء و به‌خصوص نبی مکرم اسلام^{صلی الله علیه و آله}، به اوج رساندن مکارم اخلاقی ذکر شده است. همچنین حسب آموزه‌های دینی، ما انسان‌ها بیشتر به سبب سبک و منش نیک یا بد زندگی در دنیا می‌مانیم و یا می‌رویم تا به سبب عمر طبیعی مان. یعنی مردم، بیشتر از آنکه با عمر خود زندگی کنند، با احسان و نیکوکاری خود زندگی می‌کنند و بیشتر از آنکه با اجل خود بمیرند، بر اثر گناهان خود می‌میرند! به بیان دیگر اخلاقیات نیک یا بد انسان، نه تنها در کیفیت زندگی تأثیرگذارند بلکه در کمیت آن نیز نقش عمده داشته و باعث می‌شوند که مرگ انسان دیرتر و یا زودتر فرارسد.

اخلاق اسلامی با محوریت منابع شیعه با اخلاق غیراسلامی و سکولار از جهاتی چند متفاوت و متمایز است. در اخلاق سکولار، وحی، الهام و هدایت‌های متافیزیکی - که منبع اخلاق دینی است - ارزشی ندارد. به بیان دیگر در اخلاق سکولار مرجعیت و وثاقت هیچ منبعی جز خود انسان پذیرفته نیست، و عقل خودبنیاد بشر مرجع نهایی ارزش‌گذاری اخلاقی است. قلمرو این اخلاق، هرگونه نظام اخلاقی است که بر پایه ماورالطبیعه نباشد، از جمله انسان‌گرایی، سکولاریسم و آزاداندیشی.

اما جمع‌بندی، این مقاله بر آن شد که اخلاق علمی و پیرو آن اخلاق عملی حسب آبشخورهای معرفتی خود، مبانی و معارف متفاوت و متمایزی را عرضه می‌کنند. براین اساس نه تنها اخلاق دینی با اخلاق دنیوی و سکولار متفاوت است، بلکه در درون مذاهب اسلامی نیز ظرفیت‌ها و ظرافت‌های اخلاقی متمایز است. به عنوان مثال داده‌های اخلاقی که برخاسته از آموزه‌های اهل بیت^{علیهم السلام} باشند، با دیگر مذاهب اسلامی از حیث مبانی و معارف متفاوتند، هرچند در مسئله وجود وجوه اشتراک در مکاتب اخلاقی تردیدی نیست. این تمایزات در وجوه مختلفی می‌تواند ظهور و بروز داشته باشد که در این نوشتار به سه

۱. مَنْ سُرَّ أَنْ يَكُونَ مِنَ أَصْحَابِ الْقَائِمِ فَلْيَنْتَظِرْ وَلْيَعْمَلْ بِالْوَرَعِ وَمَحَاسِنِ الْأَخْلَاقِ وَهُوَ مُنْتَظَرٌ فَإِنْ مَاتَ وَقَامَ الْقَائِمُ بَعْدَهُ كَانَ لَهُ مِنَ الْأَجْرِ مِثْلُ أَجْرِ مَنْ أَذْرَكَ فَجِدُوا وَانْتَظِرُوا هَنِيئاً لَكُمْ أَيْتُهَا الْعِصَابَةُ الْمَرْحُومَةُ.

بعد آن یعنی تمایز معنایی، تمایز مبنایی و تمایز کارکردی اشاره شده است. در تمایز معنایی مفهوم اخلاق بیشتر ناظر به رفتارها و هنجارهای صادره از انسان است نه ملکات و حالات نفسانی که منشأ و مبدا بروز خلقیات هستند و این مهم برخاسته از ادبیات و گفت‌وگوهای اهل بیت علیهم‌السلام است. اما تمایز مبنایی ناظر به آن است که با طرح علوم مادر و مُشرف مانند اخلاق، تولید روشمند علم به‌خصوص علوم انسانی بر پایه آموزه‌های اسلامی ارتقا و تعالی خواهد یافت. و درنهایت تمایز کارکردی اخلاق اسلامی است که مهم‌ترین و شریف‌ترین آن را باید مسئله قرب الهی دانست. البته کارکرد قربی اخلاق، دارای لایه‌ها و مراتبی است، به‌طوری که مرتبه تفویض دین از آن انبیاء، مرتبه تکلم با خدا از آن اولیاء و مرتبه تعالی آن نیز برای عموم مؤمنینی خواهد بود که خواهان زندگی سالم و حیات طیبه هستند.

منابع

۱. قرآن کریم
۲. نهج البلاغه
۳. آیت‌اللهی، زهرا و جمعی از نویسندگان، ۱۳۹۲، *دانش خانواده و جمعیت*، قم، نشر معارف.
۴. ابن ابی‌الحدید، عزالدین، بی‌تا، *شرح نهج البلاغه*، مصصح: ابوالفضل ابراهیم، قم، کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی.
۵. ابن منظور، محمد بن مکرم، ۱۴۰۵ ق، *لسان العرب*، ج ۱۲، قم، نشر ادب الحوزه.
۶. ابن میثم بحرانی، علی، ۱۳۷۵، *شرح نهج البلاغه*، ج ۴، ترجمه قربانعلی محمدی مقدم و علی‌اصغر نوایی، مشهد، بنیاد پژوهش‌های آستان قدس رضوی.
۷. استرآبادی، محمدجعفر، ۱۳۸۲، *البراهین القاطعة فی شرح تجرید العقائد الساطعة*، ج ۱، قم، مکتب الأعلام الإسلامی.
۸. بیات، عبدالرسول و دیگران، ۱۳۸۱، *فرهنگ واژه‌ها*، قم، مؤسسه اندیشه و فرهنگ دینی.
۹. تیممی‌آمدی، عبدالوهاب، ۱۳۶۶، *غررالحکم و درر الکلم*، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
۱۰. جوهری، اسماعیل، ۱۴۰۷ ق، *الصحاح*، ج ۴ و ۵، تحقیق احمد عطار، بیروت، دار العلم للملایین.
۱۱. حر عاملی، محمد بن حسن، ۱۴۱۲ ق، *وسائل الشیعة*، ج ۱۵، قم، مؤسسه آل‌البیت علیهم‌السلام.
۱۲. خمینی، روح‌الله، ۱۳۸۷، *شرح چهل حدیث*، قم، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه‌السلام.
۱۳. خویی هاشمی، میرزا حبیب‌الله، ۱۳۸۵، *منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه*، ج ۱۴، تهران، مکتبه الاسلامیه.
۱۴. راوندی، قطب‌الدین، ۱۳۶۴، *منهاج البراعة*، تصحیح سید عبداللطیف کوه‌کمری، قم، کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی.

۱۵. رنه گنون، ۱۳۸۹، *سیطره کمیت و علائم آخر زمان*، ترجمه علی محمد کاردان، تهران، نشر دانشگاهی.
۱۶. سادات، محمدعلی، ۱۳۶۴، *اخلاق اسلامی*، تهران، سمت.
۱۷. سادات، محمدعلی، ۱۳۶۸، «گزارش گردهمایی کارشناسان آموزشی در مالزی - کوالالمپور»، *فصلنامه تعلیم و تربیت*.
۱۸. سربخشی، محمد، ۱۳۹۰، «سکولاریسم، دین، اخلاق»، *معرفت اخلاقی*، سال دوم، ش ۴، ص ۷۲-۴۹.
۱۹. سروش، عبدالکریم، ۱۳۷۴، «معنا و مبنای سکولاریسم»، *ماهنامه کیان*، ش ۲۶.
۲۰. سید رضی (موسوی)، محمد، ۱۳۷۹، *نهج البلاغه*، ترجمه و شرح سید علینقی فیض الاسلام، تهران، فقیه.
۲۱. صفار، محمد بن حسن، ۱۳۶۲، *بصائر الدرجات الکبری فی فضائل آل محمد*، تهران، منشورات الاعلمی.
۲۲. ضاهر، عادل، ۱۹۹۸ م، *الاسس الفلسفیه العلمانیة*، بیروت، دار الساقی.
۲۳. طباطبایی، سید محمدحسین، ۱۳۶۳ ق، *المیزان فی تفسیر القرآن*، ج ۱۹، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
۲۴. طبرسی، حسن، ۱۳۸۵، *مکارم الاخلاق*، قم، قدس.
۲۵. طریحی، فخرالدین، ۱۴۰۸ ق، *مجمع البحرين*، ج ۱ و ۴، تحقیق سید احمد الحسینی، بی‌جا، نشر الثقافة الاسلامیة.
۲۶. فلسفی، محمدتقی، ۱۳۷۰، *شرح و تفسیر دعای مکارم الاخلاق از صحیفه سجادیه*، ج ۱، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چ ۱ و ۲.
۲۷. کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۴۰۵ ق، *الکافی*، ج ۱ و ۲، تصحیح علی‌اکبر غفاری، بیروت، دار الاضواء.
۲۸. لگنهاوزن، محمد، ۱۳۷۷، «تأملی در مفهوم خیر اخلاقی»، *مجله نقد و نظر*، ترجمه سید محمد موسوی، سال چهارم، ش ۱ و ۲.
۲۹. مجلسی، محمدباقر، ۱۴۰۳ ق، *بحار الأنوار*، ج ۵۲، ۵۸، ۶۶ و ۶۷، بیروت، مؤسسة الوفاء.
۳۰. مسکویه، ابوعلی، ۱۴۱۱ ق، *تهذیب الاخلاق و تطهیر الاعراق*، قم، بیدار.
۳۱. مصباح، مجتبی، ۱۳۸۶، *فلسفه اخلاق*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
۳۲. مطهری، مرتضی، ۱۳۷۳، *گفتارهای معنوی*، تهران، انتشارات صدرا.
۳۳. مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۸۶، *پیام امام امیرالمؤمنین (ع)*، قم، مدرسه الامام علی بن ابی طالب (ع).
۳۴. ملکیان، مصطفی، بی‌تا، *جزوه تقابل اخلاق دینی و اخلاق سکولار*، ر. ک: سایت شخصی: <http://bidgoli>
۳۵. نصری عبدالله، ۱۳۸۰، *یقین گمشده*، تهران، سروش.
۳۶. نوری، حسین، ۱۳۸۲ ق، *مستدرک الوسائل*، ج ۲، تهران، مکتبه الاسلامیة.
۳۷. هیئت مترجمان، ۱۳۷۴، «فرهنگ و دین»، *برگزیده مقالات دایرة المعارف دین*، ویراسته میرچا الیاده، ترجمه هیئت مترجمان زیر نظر بهاءالدین خرمشاهی، تهران، طرح نو.